

# ابن کمونه و کتاب المباحث عن الملل الثلاث (2)

دکتر علینقی منزوی

[خاطرات وحید، سال ششم، تیر 1348 (آوریل 1969 / ربیع  
الثانی 1389)، ش 67، صص 503-514]

## ابن کمونه و ابن میمون

ابن کمونه در این رساله مطالب بسیاری از ابن میمون نقل می‌کند، لیکن به سبب تقیه، از ذکر نام وی خودداری می‌کند. در بند 88 به عنوان «منزعم» از کتاب وی *دلالة الحائرین* نقل کرده و در بند 104 او را «بعض المتأخرین» و در بند 110 «بعض الفضلاء» اش نامیده است. ابن میمون (م 600 ق) فیلسوف یهودی است که بعداً به صورت حلقه اتصال بین فلسفه اسلام و مسیحیت در آمد و به شدت تحت تأثیر فلسفه فارابی و ابن سینا قرار گرفت.

## سموئیل، ابن کمونه، و ماردینی

سموئیل یک یهودی مسلمان شده است که کتاب *افحام* [ *اليهود* ] را در حقانیت سه دین نوشته و اسلام را ناسخ آن دو دیگر می‌داند. وی این کتاب را در 9 ذیحجه 558 ق به پایان رسانده است.

ابن کمونه در *التنقیح استدلال‌های او را باطل کرد*، و لیکن از ذکر نام وی جز در دو بند 231 و 238 خودداری کرده است. و این نیز می‌رساند که این کتاب برای دفاع از یهود است و سپس ماردین، زین‌الدین سریح ملطی مصری م 788 ق که اسماعیل پاشا احوالش را در هدیه العارفین به تفصیل آورده کتابی به نام *نهوض حثیث النهود الی خوض خبیث الیهود* در رد بر ابن کمونه و دفاع از سموئیل و *افحام الیهود* نگاشت.

## اسلوب استدلالی تنقیح

ابن کمونه در مقدمه‌ی کتاب وعده داده است که جز مقایسه میان این سه مذهب انجام ندهد و هیچ یک را بر دیگری ترجیح نگذارد. او در ضمن کتاب نیز کوشش می‌کند که به وعده خویش وفا کند و از این روی برخلاف دیگر متکلمان دشمن را بی‌رحمانه نمی‌کوبد، و استدلال‌ها را به صورت قطعی بیان نمی‌کند. بلکه بیشتر با جمله‌ی «یمكن ان یقال»، «و لایبعدان یقال»، «و ربما حصل الايجان» سخن آغاز می‌کند و غالباً أدله‌ی طرف را مشکوک، جلوه می‌دهد.

البته محیط خانوادگی او را وادار کرده است که أدله‌ی مسیحیان و مسلمانان را سبک بگیرد و جواب مفصل‌تر بدهد، و

أدله يهود را قوی‌تر بیاورد و پاسخی سبک گوید. ولیکن بازهم ظاهر بی‌طرفی را حفظ کرده است و همین حفظ ظاهر اهمیت تاریخی به سزایی به این کتاب می‌دهد و آن را به صورت قدیم-ترین کتاب کلامی بی‌طرف برای مقایسه ادیان در آورد.

### اسلوب انشایی

مؤلف این کتاب مانند بیشتر علمای یهود که آثار خود را به عربی نوشته‌اند به دستور زبان عرب درست توجه نمی‌کند. این خاصیت به درک درست کتاب‌های *دلایله الحائرین ابن میمون* و *فرائض القلوب یحیی اندلسی* زیان می‌زند. وی در ص 23 *فرائض* بدان اعتراف می‌کند. مؤلف ما در برخی جاها به شدت تحت تأثیر لهجه‌ی محلی مردم سوریه و فلسطین قرار گرفته است.

### نسبت کتاب به ابن کمونه

نام مؤلف در دیباچه‌ی کتاب نیست، در صورتی که ابن کمونه نام خویش را در آغاز کتب بزرگ خود آورده است و چنان که دیدیم ابن فوطی بغدادی نیز می‌گوید در بغداد شهرت یافت که ابن کمونه چنین کتابی نگاشته است. مادرینی نیز در آغاز ردی که بر آن نگاشته از نسبت این کتاب به ابن کمونه گفتگو می‌کند. از همه مهم‌تر لهجه‌ی محلی و اغلاطی که در این کتاب هست در هیچ یک از کتب این فیلسوف دیده نمی‌شود. اما با همه این تردیدها و با مطالعه‌ای که من در کتاب‌های دیگر او کرده‌ام در نسبت محتویات و مضمون کتاب به ابن کمونه شک ندارم. ممکن است بگوییم که وی آن را برای برخی از یهود املا کرده و آن شخص آن را به لهجه‌ی محلی خود به قلم آورده باشد.

### محتویات کتاب:

این کتاب در 2200 سطر ده کلمه‌ای تدوین شده و به چهار باب به ترتیب زیر بخش شده است:

- 1- نبوت به طور عموم.
- 2- نبوت موسی.
- 3- نبوت عیسی.
- 4- نبوت محمد.

او در دیباچه وعده می‌دهد که بی‌طرف بماند و دلیل‌های هر یک از سه ملت را یاد کند، و هیچ یک را ترجیح ندهد. بنابراین هر چند ابن کمونه نتوانسته است بی‌طرفی کامل خود را حفظ کند، مع ذلک چون در این راه کوشش کرده است. لذا از نظر تاریخ علم کلام و تاریخ تطبیقی مذاهب، کتابی بسیار سودمند و شیرین به نظر می‌رسد. مؤلف در دیباچه می‌گوید: « مذاکراتی جریان یافت که مقتضی شد من چنین کتابی تهیه کنم.» با در نظر گرفتن این که در

سال تألیف این کتاب تمسکای فرمانروای مغولی عراق،  
محمدالدین بن اثیر مسلمان نما صاحب دیوان بغداد، و مذهب  
الدوله ابن الماشعیری یهودی نایب الحکومه‌ی بغداد است. دور  
نیست با نظر [سران] مذهب این تألیف به وجود آمده باشد.  
رفتار ابن کمونه که در عین تظاهر به بی‌طرفی ادله‌ی یهود  
را برتری می‌بخشد، مؤید این حدس می‌باشد.  
او برای اظهار بی‌طرفی در دیباچه‌ی کتاب جملاتی را که مورد  
اتفاق نظر هر سه مذهب است به کار برده؛ نخست ستایش خدا می  
کند و سپس درود بر همه‌ی پیغمبران و مخصوصاً مصطفای ایشان می-  
فرستد. با کلمه‌ی مصطفی هم محیط مسلمان بغداد را راضی  
کرده و هم مفهوم وصفی آن را که قابل تطبیق بر هر پیغمبری  
است خواسته است.

وی در بخش نخست نبوت را سومین درجه از فهم و شعور معرفی  
کرده گوید: «همان‌طور که انسان آن چه را با عقل درک می-  
کند نمی‌تواند با حس درک کند»، همین‌طور آن چه از راه الهام  
(نبوت) درک می‌شود لازم نیست از طریق عقل قابل پذیرش  
باشد.

وی در این بخش یک متکلم است نه فیلسوف، و همه جا ایمان را  
بر عقل مقدم شمرد.

برای پیغمبر سه علامت قایل است:

1- نفس قوی مؤثر در طبیعت.

2- عقل قوی در کشف مطالب.

3- علم به مغیبات.

می‌گوید پیغمبران سه درجه اند.

1- آنان که هر سه علامت را دارند.

2- آنان که دو علامت را دارند.

3- آنان که تنها یکی از سه علامت را دارند.

وحی را به چهار قسمت کرده؛ در خواب و بیداری و هر یک با  
واسطه و بی‌واسطه. و سپس این مراتب را از لحاظ اقسام الهام  
و وحی به ده مرتبه تقسیم کرده است.

معجزه را تصدیق می‌کند و برای آن پنج شرط ذکر می‌کند که  
همان شروط، در تجرید خواجه [نصیر الدین طوسی] دیده می‌شود.  
سپس هفت اعتراض فلسفی بر معجزه می‌آورد و آن را رد می‌کند.  
برای لزوم بعثت انبیاء پانزده دلیل آورده که مانند ادله-  
ی تعلیمیان در لزوم معلم و امام می‌باشد و بر عدم اعتماد  
به عقل بشر مبتنی است. و همه آنها در تجرید خواجه تحت هفت  
فائده‌ی بعثت جمع شده است. در پایان، با آن که اعتراف می-  
کند که بعضی از این دلایل اقناعی است، معذک شبهات ضد  
آنها را یکی یکی رد می‌کند. شبهه‌ی اول شامل شش اعتراض  
فلسفی بر اصل تکلیف است که همه را با یک جواب مبتنی بر  
جبر مذهبی طبق اصول اشعری پاسخ می‌گوید که عمل نیک ثواب  
است و عمل بد علامت عقاب، و هیچ کدام علت نمی‌باشند.

دو شبهه‌ی دیگر را نیز با دلیل اصل «عدم کفایت عقل بشری»  
رد می‌کند.

**در باب دوم** أدله و معجزات پیغمبران بنی اسرائیل را برمی-شمرد.

به طهارت ظاهری و باطنی (آن چه اسماعیلیان دارند)، و دوری از زنان (مانند آن چه مانویان دارند) دعوت می‌کند. نام‌های پیغمبران و جای‌های ایشان و اصطلاحات مذهبی یهود را همانند آن چه در کتب ایشان است نقل می‌کند، و از بیان آن چه که مسلمانان از آن‌ها گرفته و تحریف کرده [اند] خودداری می‌کند.

از دلایل یهود در اثبات موسی پشتیبانی می‌کند و زمینه را بی‌طرف مآبانه ولی به نفع آن‌ها فراهم می‌کند. می‌گوید یهود پاداش ثواب را بی‌بهشت جاودان می‌دانند اما برای کیفر گناه عذاب غیر دائم در جهنم معتقدند، و به نظر می‌رسد ابن کمونه این مسأله را از معتزله گرفته و چون مورد پسند او است به یهود نسبت داده است.

و نیز از مسأله دو معادکبیر و صغیر یهودیان یاد می‌کند. اولی را که هنگام ظهور مسیح خواهد بود همان ظهور قائم می‌داند.

ثواب و عقاب را روحانی می‌داند نه جسمانی به نظر می‌رسد که این مسأله معاد را نیز ابن کمونه از *أضحویه* ابن سینا اسماعیله گرفته باشد و ایشان نیز از فلسفه فیلونی متأثر می‌شمرند. وگرنه یهودیان اولیه مانند مسلمانان صدر اول شیئی غیر جسمانی را درک نمی‌کردند. ایشان روح را نیز جسم می‌شمرند.

سپس از اعتراض‌های مخالفان یهود، تنها هفت اعتراض را نقل می‌کند و به نسبت سطور کتاب مقدار اعتراض کمتر از یک دهم جواب می‌باشد.

اینک اعتراض‌ها:

**1-** انکار تواتر دین یهود. و انقطاع آن در جنگ بخت‌النصر و همین را علامه حلی نیز در شرح تجرید یاد می‌کند.

**2-** انکار تواتر تورات. در این جا او اختلافات موجود در قرآن را برشمرده و آن‌ها را بیش از اختلافات منسوب به تورات نقل می‌کند.

**3-** اعتراض بر متن تورات که قایل به جسم بودن خدا و قابل رؤیت وی است. این مورد را نیز با قرآن نقض می‌کند. او گوید بیشتر آیات قرآن دال بر جسمیت است و مسلمانان آن را تفسیر می‌کنند. پس یهود را نیز نمی‌توان از تفسیر منع کرد. سپس همان‌کار که معتزله و اسماعیلیه با قرآن کرده‌اند وی با تورات می‌کند.

**4-** اعتراض به افسانه‌های غیر علمی خلقت آدم و زمین و بهشت که در تورات موجود است، و آن را نیز با مشابهاً آن‌ها در کتب صابئیان و مانویان نقض می‌کند.

کتاب‌هایی که در این جا نام برد چنین است:  
*الفلاحه النبویه* تألیف ابن وحشیه که پر از هذیان‌های بت-پرستان است.

*اسطماخس* که منسوب به ارسطو است.

و برخی کتب طلسمات مانند طمطم و الشراف و درج الفلک که منسوب است به ارسطو.

کتاب الکبر اسحاق صابی.

این قسمت و نام این کتابها را وی از دلالة الحائرین ابن میمون گرفته است.

5- اعتراض پنجم آن که در تورات ثواب و عقاب اخروی نیست و اثبات عالم آخرت از مسایل مهم دین است. در جواب این اعتراض که ده برابر سئوال طول دارد می‌گوید که چون در اخبار مومن هست کافی است و نیامدن آن در متن تورات زیانی ندارد.

6- چه فرقی است میان نقل تواتر معجزات زرتشت و دیگر پیغمبران که یهود منکر آنانند و میان نقل معجزات موسی؟ در جواب مفصل می‌گوید منقولات یهود متواتر و منقولات دیگران نامتواتر می‌باشد.

7- اعتراض هفتم آن که تورات منسوخ می‌باشد به پنج دلیل:

- قبول نسخ برخی از احکام از طرف خود یهود.

- اختلاف ایشان در برخی از احکام.

- برخی دعاها و نمازهای یهود پس از موسی ساخته شده.

- سلیمان و دیگر پیغمبران بعد از موسی برخی احکام را عمل نکردند.

- ختنه در روز هشتم تولد بچه واجب و تعطیل شنبه؛ واجب است گاهی این دو حکم تناقض یافته ناسخ و منسوخ یک دیگر می‌شوند.

ابن کمونه این پنج دلیل سست را نیز با پنج پاسخ سستتر ولی مفصلتر جواب گفته، و اضافه می‌کند که در حق مسلمانان و مسیحیان این پنج دلیل نیز ناقض خود ایشان می‌شود و فقط غیر آنان می‌تواند این دلایل را بیاورد.

**در باب سوم**، تاریخ مسیحیان را از دیدگاه یک یهودی و در عین حال متظاهر به بی‌طرفی نقل می‌کند. و اعتقاد نامه‌ی کنفرانس کنستانتین و اختلاف یعقوبیان و نسطوریان و ملکانیان را یاد می‌کند. از کتاب یحیی بن سعدی در معتقدات مسیحیان با واسطه نقل می‌کند.

از پدر مسیح، یوسف نجار، نام می‌برد، و پس از اعتراض‌های پی-در پی و آشفته بر مسیحیان می‌گوید بهتر است اینان بگویند:

**ما مامور هستیم اقانیم را محصور در سه بدانیم و دلیلش را**

**نمی‌دانیم** از بجثی که در باره‌ی کلمه‌ی «قضیب» آورده می‌نماید

که زبان عبری می‌دانسته است. در پایان آشکارا دلایل‌های

مسیحیان را رد می‌کند و سپس می‌گوید بهترین دلیل صالت مسیحیت همانا مقاومتها و تحمل دشواریها از طرف مسیحیان است، و این دلیل را خود مسیحیان نفهمیده و من برای ایشان می‌آورم.

**در باب چهارم**، راجع به اسلام همواره برای مسلمانان ضمیر

سوم شخص به کار می‌برد و در مسأله جاویدان نبودن عذاب

جهنم می‌گوید: «فاکثر من نعرفه من المسلمین یقول...» به

طوری که خود را خارج از ایشان می‌شمرد. سپس شش دلیل برای

اثبات نبوت محمد می‌آورد:

دلیل اول، او ادعای نبوت کرد و معجزه آورد. و در این جا آیات تحدی (مبارزه طلبی) را می‌آورد. و سپس پانزده اعتراض بر آن را از دیگران نقل کرده است:

- 1- در مورد این که شاید قرآن بر پیغمبر دیگری نازل شده و محمد آن را دزدیده است جواب می‌دهد که این سخن مسخره است.
- 2- در مورد این که شاید محمد قرآن را از روی کتب گذشتگان انتخاب کرده و کلمات آنان را اقتباس کرده باشد، چنان که «فتبارک الله احسن الخالقین» را از کاتب خود ابو عبدالله سعد بن ابی سرح گرفت و او بدین سبب مرتد شد، جواب می‌دهد که اگر چنین چیزی بازهم وجود داشت آن هم مثل داستان سعد مشهور می‌شد.
- 3- در مورد این که اگر قرآن روی هم رفته متواتر باشد، آیاتش متواتر نیست، جواب می‌دهد و سپس داستان اضافات عبدالله بن مسعود و حکایت کاهش قرآن را به دست عثمان نقل می‌کند، و جواب می‌دهد که شدت علاقه‌ی صحابه به قرآن مانع تحریف در آن می‌باشد.
- سپس از نامنظم بودن قرآن و آیات متشابه و اغلاط قرآن، و تحریف و تنقیض نیمی از آن و آیات شیطانی قرآن، مانند داستان «غرانیق» (در مورد بت‌ها) و آیات منسوخ التلاوه یاد می‌نماید.
- 4- آن گاه این اعتراض را که آیات تحدی مانند حماسه سرائی‌های شاعرانه است که خطیبان مدعی آن می‌شوند و واقعیت ندارد و این که هیچ وقت محمد در اثبات نبوت خود به قرآن استدلال نکرده است مطرح می‌کند، و در پاسخ می‌گوید شاید داعی برای نقل استشهاد محمد به قرآن وجود نداشته است، و سپس اشاره می‌کند که باید گفت استدلال محمد به قرآن متواتر است.
- 5- در مورد این که بر فرض وجود تحدی، مسلماً به همه‌ی جهانیان نرسید و چه بسا اگر می‌رسید جواب داده می‌شد، جواب می‌دهد که اختلاف و فاصله میان کلام قرآنی و کلام کسانی که تحدی بدیشان رسید آن قدر زیاد است که بسرحد اعجاز رسیده است، و همین قدر کافی است.
- 6- در مورد این که شاید عربان با محمد سازش کرده بودند که به ریاست او حکومتی بنا نهند و معارضه‌ی آنان با قرآن جنگ زرگری بوده، جواب می‌دهد که ما می‌دانیم فصیحان عرب همه دشمن محمد بودند و توطئه‌ای در کار نبود.
- 7- در مورد این که اگر چه بپذیریم که آنان با محمد دشمن بودند، لیکن برای معارضه با قرآن داعی و محرکی نداشته‌اند، جواب می‌دهد که معارضه‌ی با قرآن آسان‌ترین راه مجاب کردن محمد بود.
- 8- در مورد این که شاید اعراب فکر می‌کرده‌اند که جنگ با محمد بهتر و آسان‌تر از معارضه‌ی قرآن باشد جواب می‌دهد که معارضه‌ی با قرآن هم آسان‌تر و هم مطمئن‌تر بوده است.
- 9- در مورد این که شاید محمد دشمنان خویش را به جنگ‌ها مشغول می‌داشت تا نتوانند به معارضه‌ی قرآن برخیزند، و این

که مردم از ترس ما به این کار دست نزدند چنان که هیچ کس کتابی را که پادشاه نویسد جواب نمی‌گوید، می‌گوید: کسانی که محمد را هجا گفته‌اند چگونه از وی می‌ترسیدند.

10- در مورد این که شاید با قرآن معارضه شده اما به ما نرسیده است و مانند دیگر مسائل مهم پنهان مانده، هم چون جفت یا فرد بودن واحدهای اقامه‌ی نماز و نص جلی مورد ادعای شیعیان، و بود و نبود معوذتین در قرآن، جواب می‌گوید موضوع قرآن مهم‌تر از آن است که پنهان بماند.

11- در مورد این که شاید معارضه کنندگان را محمد و یارانش کشته باشند، و طرفدارانشان از ترس آن را پنهان کرده باشند، جواب می‌گوید اگر چنین بود شهرت می‌یافت.

12- در مورد این که اعراب برای مقابله با قرآن قصاید سبع را آوردند مسیلمه جمله‌هایی ساخت، نصر بن حارث مقابل قرآن *اخبار ملوک العجم* را آورد، و ابن مقفع، قابوس و شمگیر، و ابوالعلاء معری هر یک کتابی مانند قرآن آوردند جواب می‌گوید: «آن چه در زمان محمد آوردند به پایه‌ی قرآن نرسید و آن چه بعدها ساخته شد ناقض معجزه زمان محمد نیست، و قرآن در زمان معین معجزه بوده است.

13- در مورد این که شاید محمد فصیح‌تر از معاصرانش بوده است همان طور که ارسطو منطقی‌ترین معاصرانش، و بطلمیوس در هیئت از مردم زمان خود سر بوده، جواب می‌گوید: اول اختلاف میان این مردان و معاصرانشان به سرحد اعجاز نرسیده است، در صورتی که اختلاف میان قرآن و دیگران بدین حد رسیده است.

دوم آن که عده‌یی می‌گویند اعجاز در فصاحت قرآن نبوده، بلکه در صرف است یعنی که خداوند قدرت را از معارضان قرآن سلب کرده است ولی ابن کمونه این دلیل را از سه راه رد می‌کند:

- چرا شهرت نیافت؟

- بنا بر دلیل صرف هر چه قرآن نافصیح باشد معجزتر خواهد بود.

- چرا پیش از تحدی قرآن ایشان اقدام نکردند؟

14- در مورد این که محمد مدتها در سرودن قرآن رنج برده است تا آن را بهتر از دیگران بسراید، جواب می‌گوید که با طول مدت تفاوت میان قرآن و سخنان دیگران به سرحد اعجاز نمی‌رسد.

15- در مورد این که محمد در اثر مسافرت‌ها به خداشناسی و تاریخ دست یافت و در قرآن آورد و از عرب‌های نادان خواست که مثل آن را بسازند، جواب می‌گوید که یهودیان و مسیحیان عالم در میان اعراب بودند و جواب ندادند.

در پایان ابن کمونه گوید اعتراض به قرآن زیاد بود و من تنها آن چه را متکلمان یاد کرده‌اند آوردم. سپس از کتاب *المعالم* فخرالدین رازی چنین نقل می‌کند: اگر چه فرض شود که فصاحت قرآن معجز نیست، ولی تردیدی نیست که کتابی است پر مغز که از زبان کسی شنیده شده است که بی‌سواد بوده و سپس

می‌گوید این دلیل از تمام دلیلهای دیگر بهتر است. دلیل دوم بر اثبات پیغمبری محمد غیبگویی‌های او است که ابن کمونه آن را در دو بخش بیان می‌کند: بخش نخست به اخبار گذشتگان اختصاص دارد؛ یعنی محمد بدون آن که اخبار انبیای گذشته را از کسی آموخته باشد بیان کرده است.

بخش دوم به اخبار آیندگان مربوط می‌شود؛ یعنی آن چه که نمونه‌های آن در قرآن و اخبار اسلامی آمده است. آن گاه ابن کمونه از پیشگویی‌هایی که در قرآن آمده ده نمونه برشمرده است و درباره‌ی آن‌ها شبهه‌ها آورده است، بدین معنی که زهاد و صوفیه نیز گاهی غیب می‌گویند.

سپس به نقل داستان سطيح و سويد بن قارب زنی غیبگو که در سال 510 ق زیسته می‌پردازد و نیز می‌گوید این غیبگویی‌ها برخی کلی و برخی توضیح و اضحات بوده است آن گاه جواب این اعتراض‌ها را از فخر رازی نقل می‌کند که این‌ها دلیل نبوت محمد، نبوده بلکه مؤید آن است.

سپس به نقل برخی از داستان‌های قرآن پرداخته است که یهودیان و مسیحیان آن را قبول ندارند، مانند پیغمبری سلیمان، پسر خدا بودن عزیز، و کشته نشدن مسیح، و می‌گوید باید به یهود و مسیحیان در این مورد چنین پاسخ داده شود که تواتر اخبار در دین شما مخدوش است.

دلیل سوم بر نبوت محمد معجزات دیگری است مانند جاری شدن آب از انگشت‌هایش، سرکردن مردم بسیار با غذای اندک، شق القمر، و شکایت شتر نزد وی که ابن کمونه در پاسخ آن‌ها می‌گوید حوادث عجیب همیشه مردم را به نقل آن تحریک کند و آن را به تواتر می‌رساند و در مورد این که اخبار این معجزات تواتر ندارد جواب می‌دهد که اگر چنین معجزاتی نبود این همه مردم به دنبال محمد نمی‌آمدند. از طرفی گویندگان این اخبار مسلمانند و کذب را حرام می‌دانند، گرچه برخی از متدینان دروغ را در راه ترویج دین خود جایز می‌شمرند. و سپس آیاتی را از قرآن نقل می‌کند که منکر اصل معجزه است.

دلیل چهارم بر نبوت محمد، بشارتی است که در کتاب‌های مقدس انبیاء گذشته آمده است، در این مسأله از کتاب *منازل الکوفه* تألیف ابن الکوفی و کتاب *الافحام* که صاحبش یهودی بوده و پس از اسلام به دین خود برگشته و عناد ورزیده، نقل می‌کند و می‌گوید کلمه‌ای که در تورات دلیل بر بشارت است با حساب حروف اجدد 92 می‌شود و نام محمد نیز با این حساب 92 می‌باشد. سپس می‌گوید پس بشارت آشکار نبوده، و بشارت اجمالی این چنین را ممکن است یکی از منافقان از راه دشمنی به محمد القا کرده باشد تا هم موجب بدنامی او را فراهم کند و هم جلب رضایتش کرده باشد، چنان که در تاریخ آمده که مردی

یهودی نزد صاحب‌الزنج، انقلابی بصره، (250-270 ق) آمد و گفت: « مطمئن باش که خبر خروج تو در کتب آسمانی ما موجود است.» آن گاه اضافه می‌کند که این دلیل به حدی ضعیف بوده که فخر رازی در محصل آن را به عنوان مؤید آورده، نه دلیل.

دلیل پنجم بر نبوت محمد از راه تقسیم انسان‌ها است به سه بخش:

1- انسان ناقص (عامی)

2- انسان کامل غیر مکمل (ولی)

3- انسان کامل و مکمل (نبی)

می‌گویند در زمان محمد مردم دنیا در جهل و کفر غرق بوده و محمد آنان را نجات داده است. چنان که عقاید یهودیان به تشبیه آلوده بود و مسیحیان گرفتار ثالوث و زردشتیان دچار ثنویت بودند. کسی که تمام ایشان را به راه حق هدایت کرد همانا محمد است. پس او پیغمبر می‌باشد و فخرالدین رازی این دلیل را بهترین أدله‌ی نبوت محمد می‌شمرد. سپس ابن کمونه تقسیم مردم را به سه بخش مردود می‌شمرد و علما را گروه چهارم می‌داند و از اتهام به مشبه بودن یهود دفاع می‌کند و می‌گوید: «مسلمانان نیز آیات و احادیثی دارند که به ظاهر دلالت بر تشبیه و تجسم می‌کند». گویند: «اگر گفته شود که مسلمانان ظاهر قرآن و حدیث را تفسیر و تأویل کرده‌اند گوییم که یهود نیز چنین نموده‌اند. خاصه این که مسلمانان در جائز بودن تأویل متفق نیستند.